

~~Handwritten scribble~~

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 در کتابخانه
 ثبت شده است
 شماره ثبت کتاب
 ۲۰۹۳۵۸
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۲



۱۸۱۹۳
 ۲۰۹۳۵۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۹۳۵۸

کتاب شرح جوامع الاسرار

مؤلف خلیل المیرزا محمود حسینی


مترجم

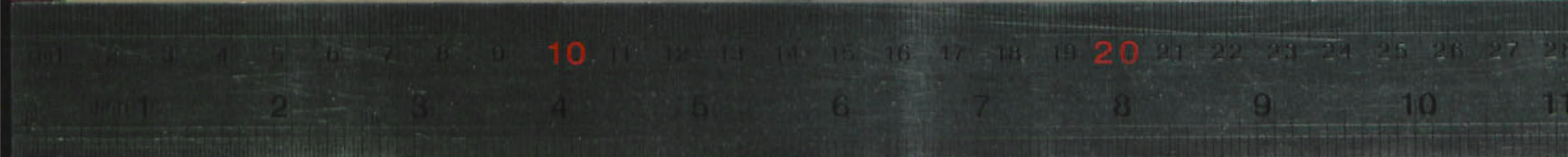
شماره قفسه ۱۸۱۹۳

20

شرح دیوانه الاسلام
 فی اربعه جلدین
 تألیف: محمد حسن
 کاتب
 شرح: محمد حسن
 کاتب
 ۱۸۱۹۳
 ۲۰۹۳۵۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب: شرح دیوانه الاسلام	شماره ثبت کتاب: ۲۰۹۳۵۸	
مؤلف: خلیل المیرزا محمد حسن	مترجم:	
شماره قفسه: ۱۸۱۹۳		



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام
على رسوله محمد وآله وصحبه أجمعين بعد ان وفقك الله
بالعلم والهدى كما بعض از ياران جواهر الاسرار که حضرت
مولانا الاعظم الاكرم مولانا نظام الدين الشيرازي
که در خيوان اوقات مدفونند رحمه الله عليه نظم کرده
اند پیش این فیه حقیقه خلیف سید محمد زيارتگاهي خود
بودند و جمله بعضی از ابیات را که احتیاج شرح بود
پیش از شرح کرده شده بود و التماس کرده اند که بعضی
از سخن از خفا ظاهر بشود و شرح بر آن کرده شود
و در نهایت بنا برین کلمه چند بهر بیافیه برده شد تا هر
تفسیر بر آنکه مشکل شود رجوع بآن بکنند و آخر معذرت
خواهم بسم الله الرحمن الرحيم ابتدا میگویم محمد خدا معطی
بندش یا و شاه که احمد او در نورست و وزیران عقیق
ختم از کمال او و جبران چون زبانها رو و حمد خدا بجا
آورند و بگویند که ای که به خلق شکر او گویند قاضی از
شکر بظرت او و نیز بگوید حمد خدا و جوی صلوة محمد
آن که که بود و زلفی به فیضیت زانیا اوطاق

صلوة خدا افزون ز حساب بروی آل حمله صحاب رحمت حق
نثار گویند و متقین نصیب جویند بود تقدیر حضرت
چون کردگار بظرف راه نمون که کند بنده زین دین
خطیب سخن در معلوم دین تریب پس بتوفیق حضرت
نظم نوشت که این مسائل را خدای بپوشیده یاران گفت
با دوستان بشری چنان کردند مشجور الایسلام کرد
عند او ز کلام بیغی مراد از کلام میتواند کلام الله باشد
آیات که دلالت بر ایمان دارد و میتواند که مراد از
کلام علم کلام بود و از برای اهل تفسیر طایعان
رکن حکمت تفسیر حق ایمان مؤمن به را گفت تا بهر بود که
مهر را و آن فرضیکه هست در ایمان بخداوند را و در
با صفات نبوت پس نظم را شکر تو در طلب و ایمان
کرد با توحید بود و فضل از فضل به تجید و صف
بیان کرد او فرضی اعلام را عیان کرد او بسی
ساخته فرضی اسلام آن یکی و آن بعد از آن شرح که
نفاذ کرد از برای اهل اسحق شد بهجت دین مشول
از گفتار و تو طول سفت و را بهمد اصحاب بر بنده
الوالایا بیغی این مسائل را که نظر کرده است ز شکر
بهجت و صحاب یاران دین بهجت و شکر حق را که

الاول الباقى بغيرها صاحب علم اند و اينكه گفت در تاج
الاب و رديده شده است در بيان نشان خلق حق تو
و ايمان آوردن به و اولين فرضي عقلا و نراور
حق شناسي بعد از ان ايمان يعني اول چيزيكه بر بنده
عقل بالغ فرض ميشود نشان خلق خداست و فرضي
ظاهرا ناظم بالظاهر از جهت نظم ذكر نموده باشد چونكه
عقل و بلوغ هم دو شرط است و شرط و وجوب ايمان عقلا
و بلوغ است بعد از نشان خلق خداست ايمان فرضي
بدان نوع كه در عهد بفارس فروده است ايمان خاصي
كه اولي باشد فهم ميشود بدان نوع كه در نظم ذكر شده است
و اينكه نظر حق شناسي بكونيت كنوني باشد او بكونيت
مستقبله يعني نظم بخوابد كه بيان كننده حق سبحه و ثلثا
بر خداست مستقلا سيمايكه گفت كه بچون و به چگونه يعني
نوع ان كه گفت كه حق ثلثا قد جنان است و ثلثا جنان
نوع ان كه حقيقت ان منزه است جنانا في انكه حضرت
پايت امير المؤمنين و امير المؤمنين جواب بثلثا و ثلثا
مستقلا گفت زيرا كه اخلاص صوابه عليه و سلم فتوى
بوده در بعضي رسا كه من ركان آورده اند كه ارسوال
كنند جنان را و چون چون مستقلا بكونيت و چگونه
و به صفت

نمونه

و به صفت بهشت ثبوت و دو تنه يبي و آن دو صفت
درين كتاب مذکور خواهد شد چون سوال كنند از ايمان
فرضي بكونيت جواب ان ايمان جواهد كه ناظم آورده است
مي توان گفت كه بشي نهفتند آنكه اقرار باشد بشي نه با
باز قصد بقا او بود چنان يعني يكي از جواهد ايمان است كه
بكونيت ايمان اقرار به بان است و با و روايتي بدلي جنان
و بفتح هم دل را كويند و بكونيت بهشت را كويند اگر چه گفته كه بكونيت
چيز ميگويد وجه چيز را با و رديده در جواب بكونيت هر چه در دل
است صراط الله عليه هم از نيز و خدا رفته آورده است بآن اقرار
ميگوي و آن را با و رديده هم و عباد او اينست كه ايمان را
بالذات و تصديق با اقليت جا به من عند الله و ثلثا
السلام يا كه ايمان بود بامر الله كه گفت لا اله الا الله
محمد عبده رسول الله بكونيت جواب ديكر انكه بكونيت
لا اله الا الله محمد رسول الله ناظم فتوى بكونيت و رديده
كنند در بيت ديكر گفته است فهم ايمان در حد ايمان هم
الهدى و ان الهدى ان سوال كنند لا اله الا الله و رديده
الهدى بكونيت جواب ايمان بكونيت و رديده بكونيت جنان
ميبايد آورده تا ايمان را در نيز و رديده بكونيت و رديده
ميشود كه ايمان خاص بكونيت و رديده بكونيت و رديده بكونيت

که هر که ایمان آورد و بیکانی خدا رفت و رسول علیه السلام را بهر بود
قبول کرد بمثل بجهت ایمان باید آورده شد زیرا که اگر کسی حق
از حقها انکار کند رسول را بهر سو و حق و نگردد باشد یا بگو
بیکم است آن تسلیم جواب دیگر از ایمان تسلیم است اگر قبول
کنند که تسلیم چون جواب ایمان میشود و جواب میگوید که از
رو معنی جواب میشود زیرا که معنی تسلیم کردن نهادن است
جمیع حکمها خدا را و معنی هر که جمیع حکمها را نهد و بسواید
حکمها ایمان آورده باشد یا بود و از این تعلیم جواب دیگر
از ایمان باوردن است از این تعلیم را در تعلیم و در جواب
میتوان گفت یکی آنکه هر حقیقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
باعتبار رسالت است یا باوردن او در جواب دیگر آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله با یاران نشسته بودند که جمیع
حکام اسلام بصورت مرد در آمد و از حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله سوال کرد یک سوال از ایمان بود فرمود که ایمان
آنست که تو مؤمن باشی تا آن مؤمن به بسواید و از این
جواب دیگر از ایمان قبول حقیقت و در قبول حقیقت
میتوان گفت یکی آنکه در حق حقیقت حقیقت بود جواب دیگر
در اول حقیقت قبول مؤمن به بود و یکدیگر است حق و کرد

معنی جواب

معنی جواب دیگر از ایمان اعتقاد کردن حقیقت است بآنچه
که داشت نظم نوع دیگر که از این به باشد ایمان بجهت مؤمن
معنی جواب دیگر از معنی جواب و از این به بهتر آن است که
گویند ایمان بجهت مؤمن به آوردن و این جواب از این
جوابها بهتر است بجهت آنکه آن جوابها احتیاج به شرح دارند
و این ندارد و دیگر آنکه جوابها دیگر معنی است و این مفصل
نحو پیش بعضی روایت است و در جواب دیگر در سوال زیاده
میتوان کرد زیرا که آنکه چنانکه آله شد رسول الله صلی الله علیه و آله
میشود و چنانکه تسلیم جواب ایمان میشود و اسلام نیز جواب ایمان
میشود و حکم شهادت نیز میشود و هر عبارت از این نوع حقیقت
در جواب این جواب بود و بسفینه معنی هر لفظ از این به معنی جواب
جواب رسالت گفته شود و جواب او وجود رسالت است و معنی جواب
خوب است در عبارات است و اگر باشد ایمان بجهت مؤمن
معنی آن در لفظ آنکه در جواب گفته است و این معنی است و این
موافق یکدیگر نیستند لیکن در معنی موافقت است و این
در ایمان آنکه خلوق نیست و این است آنکه ایمان بجهت مؤمن
ایمان گفته اگر از تو بخواهند که ایمان بخلق و این یا غیر خلوق
جواب گوید در اول از خلوق است و این یا غیر خلوق
چونکه ایمان بجهت مؤمن به است و این یا غیر خلوق

بنی ایمان مرکب از جهاد و هدایت و توفیق و توفیق
است زیرا که وصف حق تعالی حق تعالی غیر مخلوق است و وصف
او نیز غیر مخلوق است معنی هدایت راه نمودن است و معنی توفیق
توفیق را او است یعنی میسر شدن کارها بر بنده را دوری
آنچه دشوار بود و کور مخلوق این بسنده بود و معنی دور
آنکه اقرار بر زبان و تصدیق بقلب است فعل بنده است زیرا
که بنده اقرار میکند و باور میدهد و پس فاعل باشد و بنده
مخلوق است فعل او نیز مخلوق است و میباید دانست که وصف
حق تعالی نه عین ذات است و نه غیر ذات است چنانکه یکی از ده
نه عین ده است و نه غیر ده است زیرا که اگر عین ده بود
باید که یکی ده بود و نه غیر ده است زیرا که خارج از ذات
بود باید دانست که صفات به نسبت یکی دیگر نه عین یکی دیگر
نه غیر یکی دیگر نسبت بذات شرطا ایمان بگوید نشود
از صفات ایمان اول ایمان بقیب پس ثانی خاصیت حق
یعنی شرف ایمان نشود اول ایمان بقیب پس
آنکه در کتاب خداست معنی بنده ایمان
توفیق را او است یعنی میسر شدن کارها بر بنده را دوری
آنچه دشوار بود و کور مخلوق این بسنده بود و معنی دور
آنکه اقرار بر زبان و تصدیق بقلب است فعل بنده است زیرا
که بنده اقرار میکند و باور میدهد و پس فاعل باشد و بنده
مخلوق است فعل او نیز مخلوق است و میباید دانست که وصف
حق تعالی نه عین ذات است و نه غیر ذات است چنانکه یکی از ده
نه عین ده است و نه غیر ده است زیرا که اگر عین ده بود
باید که یکی ده بود و نه غیر ده است زیرا که خارج از ذات
بود باید دانست که صفات به نسبت یکی دیگر نه عین یکی دیگر
نه غیر یکی دیگر نسبت بذات شرطا ایمان بگوید نشود
از صفات ایمان اول ایمان بقیب پس ثانی خاصیت حق
یعنی شرف ایمان نشود اول ایمان بقیب پس

خبر میدهد

خبر میدهد فلم یک یفهم ایمان را با پس یعنی نیست که فتح
رساند که خواند ایمان ایشان آن هنگام که بنده خداست
ما را چنانچه گویند شیخ زین العابدین الخ و قدس سره
یعنی باید بهشت چیز از شر و طایمان است کردند بدانند
نقصان است اولین وقت اختیار بود که هنگام صراط
بود یعنی آن دم که با سر و نمود و اندک ایمان تواند آورد
چون عذاب خدا معین شد نفع دانش هر مزین شود و بداند
توبه با سر قبول است مدامیکه جان بنده نرسیده است
چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است که
الله یقبل توبه عبده مذنب عالم یفرغ یعنی خدا توبه بنده
گاه کار را قبول میکند مدامیکه جان بنده نرسیده است
و دوم از شرط ایمان آنست که علم خدای خاصه حق است
و آنست تا اگر چیزی را ظاهر یا باطن بنده یا فاعل بنده
و گاهی نه ایمان را در کار شود و نمود یا علم پس
احد حقیقت را در کار شود که اگر یکی از این چیزها با او
شود ایمان پیدا و در وقت آن کسی چنانچه
مردنک سیمین است معنی ایمان را
شرط ایمان ایمان و در مورد
حق تعالی توفیق شود که در کار خود با او

چهارمین شرط از شرط ایمان ترس است از عذاب حق تعالی
 نظام بخیر چه کرده است صلا و ادا آنرا احوال در هر حال پنج
 شرط از شرط ایمان صلا خدا را بخوار اعتقاد کند
 میباید کردن تا اگر یک صلا متفق علیه را تمام اعتقاد کند
 کافی شود در حال تشکیک و تمام کرده حق بدین آری
 و ام آن مطلق یعنی ششم از شرط ایمان و آنها خدا
 تعالی را تمام اعتقاد کردن تا اگر کسی یک و ام متفق علیه
 صلا دارد کافی شود باید دانست که صلا و ام می باید
 با اتفاق مشتمل آن باشد تا کافی شود و چنانکه در باب این
 خبرها گفت در بحث کفر درین بیت یا بود و یا راجع
 حقوق اتفاق بسا بدان از و توفیق رکن ایمان و با
 از سه وجه از آن شش یقین بقول در قول دیگر بهفت
 مذکور است همچنین در جمیع مبرطو است قول بعضی که دو
 ایمان او اقرار بشود آن نیز بان و و همین رکن
 تصدیق یا شهادت بعد از معرفه حقیق شش
 و آنکه گفته اند علم آن بدان جمله مؤمن بر این فهم آن
 شهادت از شهادت بان بود و بان از مردن یعنی در ارکان
 علم و تحقیق کرده اند و شهادت آنکه در دست و بعضی
 دیگر گفته اند شهادت بان و شهادت بان بهفت است و در

خلاف بر سه حدیث است از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 روایت کرده اند را و یا حدیث هم یکی را اختیار کرده اند
 آن قول که دو است او را نیز بان است و تصدیق بدل چنانکه
 که شد در جواب ایمان و آن قول که شش است ایمان او
 بخدا را و قبول و بوشنکان و و به کن بهار و و به پیغمبر او
 و به و ز قیامت و بیا بجهنم و به ربه از خدا است و
 و جو و آن قولیکه بهفت است این شش که گذشت بهفت زنده
 کردن بعد از میراندن و بان قول که شش است گفته اند جو
 زنده کردن در قیامت خواهد بود یکیک ایمان بقیامت
 میار و زنده کردن در قیامت خواهد بود و یکیک
 نیست و بقولیکه بهفت است ایمان او به زنده کردن
 است و بدانکه فرق میان شرط و رکن آنست که شرط چیزی
 موقوف علیه به چیز است و خارج از و رکن چیز موقوف
 آن چیز است و داخل در و چون شرط ایمان از شهادت است
 و خارج از رکن و چنانکه پکی و پاک خارج از ایمانند و چون
 نماز شلا قیام و قراة و رکوع و سجود و غیره در این
 شرط ایمان را و ارکان ایمان را و اینها را باید در علم
 و بان شهادت را یعنی آنکه در معرفه او که او را
 جان باشد شود و این آمان هم دیگر بقولت باشد و او

اینکه از عذاب ابدی که اثر وفایه است که بر ایمان مترتب میشود
که پیش از ایمان آوردن خون و پیرایه و مال و غیره گرفت
و غیر اینها که بیان کرده خواهد شد جایز بود و بلیغ بود
شد بد آنکه حکم ایمان را آن طریق که در عده گفته شده بود که
در حق است و بآن طریق که این فیه در بعضی رساله ها نیز بیان
ویده است شش است و آنچه بر عده زیاده کرده اند آنست
که ایمان آوردن با وکیلی بدنی باید بود و ناظم که دو گفته
است بنمایه اجمال کار کرده است و آنچه تعلق با این عالم دارد
یکی گفته است و لا حکم ایمان را شش میگویم و آنکه آنست که چون
عده ایمان آوردن خون او را نمیشود از رخت و مال و غیره
حق آن گرفت و او را بده نمیشود بپشت و او را بپشت
شش و غیره و آن را بخانده و کی بد با و نمیشود آن کرد و آنچه تعلق
با این عالم دارد از عذاب ابدی در خلاص خواهد شد و عذاب
در این عالم آنست که عده کرده شده است که کسی بایمان از ایمان
از عذاب ابدی بپوشد و آن نیست حق تعالی و غیره از توفیق حق
است و در عذاب ابدی که یاد فرور رکنه و غیره عذاب گفته
است و عذاب ابدی که از آنکه چون ایمان ندارند ایشان را
عذاب ابدی است و در عذاب ابدی که دو چیز را میداند و آنست که
آن را در عذاب ابدی که دو چیز را میداند و آنست که

دویم با خود نگاه داشتن و ناظم ایمان گفته است و آنست که
کسی که چنانچه بپزداند لازم نیست که چنانچه وجود کند و شش که میداند که
ایمان چون عیب پیدا آورد و نمی آید ایمان وجود میکند و بنیاید
آن بود که گفته ایمان آوردن و با خود داشتن مؤمن به شش
از مردین من بگویم با تو هر شش شش و این پنج چیز را بیکدیگر
میتوان آورد و شش است این بیان قول است که اگر کسی شش
است بد آنکه مؤمن به پنج نام دارد یکی مؤمن به دویم و یکی
سیرم ایمان مفصل چهارم و صفت ایمان پنج شرط وجود
ایمان است و آنست که یکس یکس از اینها و آن که در رساله
یون اول چیزیکه با و ایمان عیب پیدا آوردن حق است و تمام
ایمان در یک یک است که ویر اینها نیست و از آن و غیره
منزه است و بپشت و مانند شش دویم بپشت ایمان عیب پیدا
ایمان آورد و ناظم بعد از آنکه یکبار ذکر کرده است و آنست که
بجست نظم کردن باشد و الا در قرآن و در حدیث بعد از آن
و شش که از آن کرده شده است ایمان بپشت ایمان عیب پیدا
میباشد آورد که بد آنکه فرشتگان پند که خداوند
و روز بجا است حق تعالی و بپشت و بپشت و بپشت
خداوند و کمالی اند و بپشت و بپشت و بپشت
ناظم ملک را بلفظ شش و شش و شش و شش و شش و شش

ایمان

همچو مولانا جلال از تبصره میکند نقل یقین است که
یعنی این پس چنانکه در بیان او در نزد حق تعالی است
مولانا جلال قاینه از کتب تبصره نقل کرده است
و ناظم الزمان مولانا جلال از تبصره نقل کرده است مؤمن
را جلال است یقین این مباحی را بدان ابروین
یعنی مؤمن به دو نسبت که چنانست و لیکن نه استیکه
چند از ورای غیر مخلوق است و چنانکه مخلوق اگر مؤمن
به رشتن ایم پس از ورای غیر مخلوق است و به خلق
و اگر گفت و ایم به این که این بعد از این است
یا هر یک که به غیر مخلوق شود نه صفت مخلوق
بلکه با و نه ذاتی است که اینها است و از کاینات
یعنی نه ذات حق تعالی مخلوق است و نه صفتهای
و ناظم از جهت نظم صفت را مقدم داشته بر ذات
و این بر عکس میباشد یکی را محمد گفت که صفت
حق تعالی مخلوق نیست و دیگر با از آن صفت حق
که صفات آیان آورده شود و بتفصیل
مخلوق بر حکام او دیگر کاین دان زان
که در تبصره از این است که اینها را
که در تبصره از این است که اینها را

که مؤمن

که در مؤمن به مخلوق است به این که این است چنانکه مذکور است
اینکه مخلوق است از این پس هوشت از آن پس یکی پس یکی
اینکه که مخلوق است و شکیان و پیغام هر روز و روزی
یعنی روز قیامت که وعده است مخلوق خواهد شد هر
دانه در جهان از نیک بود بهشت فانی او است با حق تا ابد
او بود با حق و دیگر صفت نیز این چنین است در عالم
از غیر عشق که قلم بالو 2 دان پس نیست و غیر
ارواح 2 دان یعنی هر چه موجود است و موجود خواهد شد
بهم فانی خواهد شد الا حق تعالی و به صفت چنانکه مذکور شد
در یک بیت صفتهای نبوت الی بود و بهشت یکوم که
خواهی حیوة قدرة علیه کلام است یکوم جاست
کاین کلام است بهر با سمع تکوین ارادت بتو در جهان
زینما زیادت یعنی صفتهای یکما بت حق تعالی
و می سر آمد و از جلاقی نیز لیکن ثابت نیست
و می سر آمد که باشد او را بهشت است صفات نبوت
حق تعالی صفات بسیار است چنانکه مذکور شد نام
شده است و هزار یکی نام نیز میگوید که
است و در ضمن هر یک از اینها صفات
است لیکن نه باین حد که در تبصره

بر هر چه در عالم است حق داناست لیکن هر چه در عالم است
و هیچ از علم و بر سر و دل نیست و کلام حق شود کلمات
لیکن نه بر زبان و فهم است یعنی حق تعالی بی نهایت لیکن در فهم
و فهم است یعنی حق تعالی بی نهایت لیکن نه بگوشت و گوشت
معنی در خلق کرد است یعنی حق خلق کننده است و از
و تا معنی و خواست است یعنی حق خواست دارد
هر چه خواهد میشود صفتها که نمی بینی بود آن از عیب
مشق مانند شش بر زبان یعنی صفتها تقریبی دوست
یکی است که از عیب منزله است دیگر آنکه مشق مانند است
چون رتبه ریاضی آورده اند که سه یک و آنها از نادر
نوشاید که ناظم جمیع نظم ذکر کرده است با آنکه در شش
بواضع داشته باشد زیرا که شش یک است از عیب نیز
باعتبار چنانکه در حجاز میگویند که عوف بود و او یا
باعتبار ولایت در جهان اسلام و توحید کرب است
که نیست یعنی که از اسلام گوشت از تو صید گوشت کرد
که نیست کلام حکیمانه بر این است توحید حق
یکی است که در حق یکی خواند یعنی دوست اگر از
که نیست که اسلام چیست و توحید چیست جواب بگویند
که نیست که خداوند است اما چگونه حق تعالی چنانکه

صفت

و توحید
اسلام

و جواب

در جواب این سوال و معنی توحید و معنی توحید حق است
حق تعالی یکی گویند و یکی از وی یکی اعتقاد و یکی در عبادت
اسلام و صفت اسلام که گفته اند سوال خود را بگویند جواب
در حال و صفت اسلام مؤمن به و از آن که از آن و از آن
و از آن چون از زهره بر سر و نه بشنود و حتی در زبان و زبان
هر قصه بگوید او نمیداند گفته اند و هر ده می نمایند که باشد
بعدم وین تا دان این طاعت او با عبادت ایمان گفته
در توحید پس که در این عبادت توحید یعنی اگر از تو
گفته و صفت اسلام چیست جواب او بیاید گفت صفت
اسلام مؤمن به است چنانکه در کتب مؤمن به گفته شده
مؤمن به پنج نام دارد یکی صفت اسلام توحید است که از آن
و صفت اسلام بر سر است یا بر و چنان گفته که گویند که مؤمن به
و یا نمی دانستیم بر شوهر و ام کرد و زیرا که معلوم شده که
چنان نبوده است و توحید میان کافران و مسلمانیست
که آنکه از آن اهل کتاب باشد یعنی بت پرست باشد
و این یکی از پیغام بران باشد علیکم السلام و آن توحید
را ندانند که کرده اند و ایمان باشد یعنی قبول خداوند
مسلمان نیست و گفته که از حال نبوده و کلامی که
که گفته اند و حال است هر که علم و ایمان را

دانند و در هر سبب اند این کوفت و یکدیگر از شر کینه
برنج را از چیزیکه خور یکدیگر بپایند و استن است مثل چنان
خور که وینا خور کرد یا در آنجا بود بپایه رفت و بر
ریننده که ایضا و انقضای حق تعالی است و یا چیزها را دیگر شفا
سیریه از طعام و دانه و یا دفع تشنه که از آب دانه و یا
دفع کرم و سایر از اجسام و دانه و غیر اینها از سببها که در عالم
است و یکدیگر از شر کینه خور یکدیگر بپایند و استن است مثل چنان
خبر بزرگوارم که گویند که مرد صاحب خید است یا آنکه روز
نقل و آرد و یا فلان نفری که از او از هر آنکه دم گویند که در
مطاعت است مثل اینها از علیها نظر هر از انفاق الکون
تو هم کوشش کن و آن دو باشد پس بدان بپوشش کن
تا آنکه کوفت و ایمان بپایان باشد و در اول نباشد
چون توان دو معنی و خصیصه بود و کن زان حدیثی
آنکه کوفت در جنس نفاق و دوستیکه کوفت و دیگر خصیصه
آنکه کوفت است که اقرار از ایمان باشد و قصد بقول
باشد آنکه خصیصه است عذابی دارد و این نفاق دارد که
کوفت باشد یا باشد از عواما نش بداند چهار چیز
آنکه کوفت است از ایمان و کوفت و عده کذب است که
کوفت است از ایمان بر خیر و خصیصه کوفت است از ایمان

مسئله
در بیان
کوفت

بر تو باد

بر تو باد که نیک و اوست و آن و در کس زینها اگر باشد کینه نباشد
از انفاق و شکی که در دنیا چهار سبب و انقضای حق تعالی
کردند که اگر کسی کینه و مانعی پیدا شود باید است که نفاق
و عداوت و دیگر و در کس کفایت است و در روغ بمصلحت و حق
جایزه و استغناء که اینست که ظالمی قصد شرف و در دوا
میدانند که بجای است و گویند عید ام خود و در دوا
و کس نزاع است و کس سخن از ایمان دو جانب بیکدیگر بگویند
که نفاق کس سخن از خوب گفت و در حق تو نفاق از او
ایش از بهر و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا
شود و در روغ کس اگر بپوشش خود و در روغ بپوشش خود
گویند فتنه میشود و در دوا و در دوا و در دوا
از عداوت نفاق کفایت را خداست که از است شوا چیز
آنکه در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا
آنکه در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا
و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا
یک از این عداوت جفا باشد شای از نفاق و در دوا
تو باشد پس بر همه لازم است که خود را از نفاق
این میباید از اصول این بدانند تا نباشد از کوفت
هر که در دوا و در دوا و در دوا و در دوا و در دوا

بنوعی

نفاق

پس

این بیان که از اولین فرضها قیاس شده تا اینجا از
 اصول نیست لکن هر چه عقلی یا بیان دارد جمله
 درجه و آنکه تعلقی بعد از آن دارد فروغ و نیست شش
 نماز و روزه و غیر اینها در بیان فروغ وین بعد از این
بیان فروغ وین با این بیان که از اولین شروع به این
الکون باشد اینها بعد از آن یعنی بعد از نیکه اصول
وین تمام شد بیان فروغ میکند در بیان احکام شرعی
بشیرت قیام حکام شریعت و رفیع و اجابت شریعت و ذکر آن
مختص به کرامت بشری مصطفی است و جهت صلاح این
بیان خاص در بیان و امواج دیگر تحقیقی میباشد این احکام
در قسم است اول فرضی است فرضی است که بدین قیاس
ثابت شده باشد و بدین بیان اول است کلام و در هر
بشیرت و حدیث متواتر است که چند آن کس که حدیث را
در آن گفته از حضرت رسالت و صلوات علیه و سلم باور
نداشت که این کس که حضرت دروغ بسته باشند و بیایند
با این حدیث گفته اند که چند آن کس که حدیث را
در آن گفته اند بیایند بیایند از این قیاسی صحیح است
و این حدیث است که حدیث که حدیث را حدیث را
 آنکه در این حدیث است و این حدیث نکرده باشند آن نیز

در بیان
 فروغ وین

وین قیاسی است و جهت شریعت اگر درین روزگار همه علم
 شوند و در امر اتفاق کنند وین قیاسی نمیتواند شد زیرا که
 درین روزگار محقق میباشد این خبر کامل است یعنی
 همچون معاینه نیست قیاسی است شریعت واجب است و
 حسب است که بدین قیاس ثابت شده باشد وین قیاسی است
 یک جزو واحد و جزو واحد در لغت است که یک کس حدیث را
 روایت کرده باشد و در اصطلاح روایان حدیثی که آنرا
 جزو واحد میگویند مقدار روایان حدیثی که آنرا حدیث
 یعنی آن مقدار حدیث که عقل حکم کند که اینها دروغ بسته
 بر حضرت چون چنین شد قیاسی و بدین قیاس قیاسی
 و قیاسی است که محققان بسته یا فتنه در روایان
 نیست و مسئله یا فتنه که در روایان قیاسی است و یک کس که
 معنی شد که محققان این حدیث که در روایان قیاسی است
 کرده اند بدان مسئله که در روایان قیاسی و در حدیث
 چنین که در روایان قیاسی و در حدیث که در حدیث
 آنکه در روایان قیاسی و در حدیث که در حدیث
 آنکه در روایان قیاسی و در حدیث که در حدیث
 آنکه در روایان قیاسی و در حدیث که در حدیث

۳۲۰

نیکوئی که نگاه داریده با کسی که بی جوان حق نشود و در
ویران خوار شده اند و هر کس که در آن خوار شده است
نموده اند و گفته اند که با غلبه او و چون یکدیگر
خود را به گفته شد در و خوار شد و در غلبه خود نیاید
و آیت کفایت بتواند از راه او در سوا جهات عظیمه
و اگر از آن امر و وفای نکو فرجه شیع چنانچه نمی شود
کفایت جواب سلام و جواب عطفه و است چون از یک
کسی زیاده باشد و اگر یکی باشد جواب سلام و جواب عطفه
و حق عین میشود و میباید و آیت و جواب سلام و جواب
عطفه را اگر چنان که گویند که آن شخص نشود و اگر در جواب عطفه
نشود و دیگر آنکه تا عطفه دهند همه نکو به جواب عطفه و
کفایت امر موقوف یعنی فرموده بکار بکنند و دیگر نمی شود
و کار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار
در شمع گفته است و او را از چنانچه است در میان حاکم
در شمع بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار بکار
آن فطر احد قد فرمود و در آن نفقه خدمت
در آن به خدمت و والدین زمین بسیار
و واجب است سلام بهفت یکبار و نه مرتبه و نماز و غیر
و اگر آن یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار یکبار

و واجب دیگر ترانه کردن است و واجب دیگر صدقه فطریه
و اگر نه است و واجب دیگر عمره یا آوردن است و غیره
از آن است و واجب است که بگوید جایگاه است که در آن
انجا روند و در خدمت را میباید از آن و ملکی میباید
و در آن شب گفت می زنند و می آیند و دیگر گفته گویند
بهفت بار طواف میکنند و بهفت بار بین صفا و مرو
پی می کنند و بی عبادت از لاف و اعدا است و صفا و
و گویند و در یک و واجب دیگر بی خوابی از نزدیکی خود
تفقد داشتن است اگر در ویش باشد و واجب دیگر
عمره یا فطره که در آن است و شوم آن خود را و واجب دیگر
فرزندان خدمت بی رویا در خدمت و در میان
اسلام است اسلام را بشود و فرموده است و در آن
فصل است رب مفضل میباید و آن به شمع است
و آن خلق خانه خفته است و دیگر لطف بطور
در آن به شمع است اسلام ده است و در آن
تسخیر که در آن است و در آن به شمع است
کردن و چنانچه فرموده است و در آن به شمع است
و در آن به شمع است و در آن به شمع است
حسب الله علیه و سلم به دو واقع شده است و دیگر

در کتب

در کتب

وضو قفست و قفست و قفست که گویید در یکدیگر باشد بشود
وضو بهر یکی قفست قفست است که گذشت و دیگر قفست است
که خود بشود نماز ناسد میشود و لیکن وضو نمیکند و دیگر
که هیچ آواز از دهن بیرون نیاید نه نماز ناقص است و
وضو و قیاس عقلی قضا نمیکند که بقدر وضو شکست
از دوران چیز ظاهر شده است و غیر این از سببها دیگر میگویند
که روز حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلم با وضو نماز میکردند
و نه وضو میبردند و در سیر راه با بی بود آن بصورتی
افتاد بعضی از اصحاب اینرا قفست اند حضرت رسالت صلوات الله
عنه از نماز قفست نشدند فرموده اند هر که از شما بوقت
قفست بیدار است وضو بپزد و نماز را ادا کند با وضو
حق است شرع فرمود وضو وضو قیاس عقلی را راه
نماند در نماز کمال نباشد بهر کس قفست نماز باطل است
وضو یعنی قفست که شکست وضو است باین دو شرط یکی
آنست که نماز میباید یکبار کوع و سجود باشد و شرط دیگر آنست
که نماز کند از زنده یا زنده باشد یا زنده یا زنده یا زنده
خفت وضو شکست نباشد باینکه باطل شرع است و این دو شرط
صواب آنست که چون قیاس عقلی قضا نمیکند و وضو
نمیکند باینکه باینکه شکست شده طور که آنرا نماز

و سجود

و سجود بوده بوده است و نماز کند از زنده یا باطل باشد
اند و دیگر گفته اند که باطل اثر بر این شرط ندارد
آنست که نماز ضایعات است باطل توجیه در وقت ضایعات
خفت کماله کماله کماله کماله کماله کماله کماله کماله
نماز باطل که هنوز بر و کماله کماله کماله کماله کماله کماله
نماز باین جهت و لیکن نماز شایسته شود بعضی گفته اند که
وضو نیز قفست میشود و بعضی گفته اند نه وضو قفست میشود
نه نماز و لیکن اصح آن است نماز ناسد شود ناقص است
توجیه بر اینست و باین منتهی و دیوانگی باشد باینکه بگویند
نواقض وضو مستحب است و در مستحب خلاف است که کماله
است که ناقص است بعضی چنین گفته اند که نشانه
را از زنده بعضی گفته اند که زمین را از آسمان اما قفست
بر این است که در رفتار و حرکت واقع شود وضو
شود و دیگر از نواقض وضو و دیوانگی است و دیوانگی
معلوم است که کسی است که جنبان در وضو تصرف کرده
و دیگر از نواقض وضو قفست و در این است و در سیر راه
خلاف کرده اند بعضی گفته اند که آن است که نجس شود
گفت بعضی گفته اند که تکلیف و شقیت نماز دارد وضو
پرسیده و اگر اندک کرده که اگر جمع کنند مقدار سیر را

میشود امام ابو یوسف و اثنی عشری را اعتبار کرده است
 یعنی در یک مجلس همه جمع کنند پس در باب خواهش باشد تا
 است و امام محمد و احمد و سبکی اعتبار کرده است یعنی
 اگر یک دل شورا است جمع کنند و الا نه مشا آنکه دلش
 بهم برآمد و اگر هنوز شکین نکرده بود که باز در
 جمع میکند و اگر کرده و شکین گرفت باز در جمع
 جمع نمیکند امام محمد و بقول امام زفرناقص است خواهش
 باشد و خواهش بیا و بقول امام شافعی ناقص نیست خواهش
 اندک باشد و خواهش بسیار باشد در بیان انواع آبها
شش بیان آبها تواریخ مطلق بودن از ان
اول پس در ان مقید و مکروه و کره و ناشور معتد
آب مشکو پس بخش میدان آب مستحق دیگر از ان
یعنی انواع آبها شش است یکی آب مطلق است یعنی یک
خبر نا مقید نیست یعنی احتیاج نیست با نکه چیز
در کمال بر هم کنند و میتوان گفت که این آب است
کلا ف آب مقید که در است نشد و بقیه مشا آب
معتد با را نگویند که آب سبب یا آب آب یا سبب که
تا نگویند که آب که معلوم نشد و دیگر که مقید
که معلوم شد و دیگر مکروه و دیگر مشکو و دیگر بخش دیگر

مستحق

نسبت آب مطلق جو آب رو به است آب که بریزد و بشوید
 و بیاست بداند که آب مطلق شست است چهار آب است
 و چهار در نسبت چهار است آب باران و آب برف
 و آب زلاله و آب شبنم است بعضی گفته اند که آب شبنم
 از نفس جانور است از جانوران در یک یک یک در
 صبح از نفس میزند پیدا میشود و علی گفتند من تحقیق
 نیست پس داخل در آب است و چهار آب است
آب کال است و آب چشمه و آب رود و آب دریا است
پس پس آبها در رفع صد باز اند پس است رفع
خوب یعنی بدین آبها مطلق که نام برده شد صد در ان در
مستحق ان که در یک بخش است و بقیه ان که در یک بخش است
چهار بخش اینها از چیز یا یک بخش یا بخش شده است
و باز است مقید کتاب آب تر آب سبب که آب تر است
یعنی آب مقید کتاب است و آب معتد با را نگویند و بقیه
و آب سبب که آب تر است و آب سبب که آب تر است
تین که و بقیه ان دیگر آبها چیز یا یک بخش یا یک بخش است
آب که در یک بخش دیگر آبها چیز یا یک بخش یا یک بخش است
و بقیه ان دیگر آبها چیز یا یک بخش یا یک بخش است
و بقیه ان دیگر آبها چیز یا یک بخش یا یک بخش است

چهار

اینست که نجاست از درم شرعی زیاده باشد و اگر بقدر درم شرعی
 باشد واجب است و اگر کمتر از درم شرعی باشد سفت است و بداند که
 نزد امام اعظم و امام ابو یوسف هر چه زیاده از درم شرعی
 فرض است این اعتبار آن نجاست که از مقفود در گذشت است
 کرده اند و این آن نجاست که از مقفود در گذشت است میباید که
 زیاده از درم باشد و نزد امام محمد اگر چه مقفود باشد و در
 المقفود گذشت جمع میکند اگر زیاده باشد مانده است مستحب است
 جو بود که در شستن بکمان منفذ اجیده را از یکدیگر قهوه
 و آن یعنی اگر بول بود و بول سوز را الوده یا خست یا مقفود
 که فرض شود و واجب است شستن آن که اگر نجاستی و بعد از آن
 در رسیدن احیاء اینست که استنجاء کند آنکس چه اگر استنجی
 کرد بعد از استنجاء با و برنگرد احیاء اینست که دیگر با استنجاء
 کند زیرا که احتمال دارد که آب بالا رفته باشد یا دوی را
 بر آید و در بسوا احیاء اینست که دیگر بار بشوید یا گویم که بشو
 بشوید نفی با و بگویم است چون مقفود تر باشد یا دوی را
 و شستن شود و در احتیاطی غیر از این نیز وجود میباید
 گرفت مثلاً آنکه در غیر محل استنجی آید که احتمال آنست
 باشد یا طبیعت قبضه داشته باشد که اگر دوی را نظارت شود
 بر سنگ و کلوخه درین چند جای نیز احتیاط میباید کرد که اگر

نجاست

و رسیده و یا حجامت کرد و فصد به شیخ باشد که استنجی کند
 آنکس بقصد نجس کبیر که رسیده یا حجامت کرده و یا در کوزه
 به وقت استنجی کردن کسی چنین را زیر آب از دوی محل غیر فله
 شده که استنجی باید کرد و چنانکه که شست در میان فرایق و صفو
 جاز جز اندر و صفو کرد و اگر نجاست لازم آمد و مناسبتی عرض شد
 یکی از فرایق و صفو شستن روغن از رستگاه موریت
 تا زیر زرق و ازین نرمه کوشی تا نرمه کوشی بیکر و این در حق
 بجز این است و آن کسیکه سنگ آتش باشد حکم به شستن دارد
 میباید که با بی طریقی آب از زیر مور روی رسیده از آب که
 یعنی اگر کار مسلمان شود و نجس نبوده باشد شستن در آن
 مستحب است و نجس نیست به علامت بسوا از بیوه صبیح
 اگر میان طلق و دیگر آنکه کوا که علامت بالغ شود و نجس
 باشد به پانزده رسد و به نجس قولی چون پس نه و دیگر
 دختر به فقه بقدر رسد و پیش ازین هیچ علامت ندیده
 و علامت دختر حیض است و خواب دیدن و بار گرفتن و این
 حدت نه با لکیت و صفو بر نیست و علامت در سجده
 دیدن و زدن از دوی بار گرفتن و از غیر حدت و از ده رگ است
 و صفو بر نیست سیمین در شستن برای آنکه مستحب شستن است
 یعنی سیمین از غسل با سیمین غسل شستن برای شستن با سیمین

ماه شعبان و بعضی غلبه شورش را نیز بپوشیده اند درین
موجبات غسل موجب است غسل باشد چنانچه یا دیگر آنرا اگر
داریم نیز حشفه در پیشگاه پسر باشد نماز غسل با هر فاعلی
و مفعول در آن اول آنکه خفته کاه مرده که در خفته کاه که
غایب شود غسل هر فاعلی و مفعول آن مجرم و دوزخ اگر بالغ
باشد فرض میشود و اگر هر دو بالغ نباشند هر کدام که
بالغ باشد بر او فرض شود و اگر هر سه که در آن گفته شده
خفته کاه زن جواب یکدیگر که در بعضی دیارها زن را
نیز میکشند خفته و میکشند که در جمیع لذت زیاده دارد
باز منی یا دخی و شش و در حکم و دیگر از فرض کنند و یا
بسیار منی است که بر وجه و فنی این جمله یکی باشد و شش و بیض
لذت باشد و شش قید کرد و بپوشید منی میباشند و شش
چنانکه باران بر دارد و از منی ظاهر شود یا پس از شش
و از منی ظاهر شود یا پشت و شکم و از منی
ظاهر شود یا از چهار اعضاء یا بر جبهه و از منی ظاهر
درین صورتها هر مذنب شیمی غسل نیست و هر مذنب
در تمام زعفران شام شامی در تمام غسل نیست و دیگر از
فرض کنند و غسل احتلام است و آن آنست که خواب
بیند و یا از خواب بیدار شود و آب بیند و خواب بیدار

نمایند غنی فرض میشود و اعتبار آن در آنند خواب و از نفس حیض
چنانچه در آن و دیگر از فرض کنند و یا غسل لقطاع حیض و نکاح
است زیرا که در وقت حیض و نفاس غسل لازم نیست تا بپوشد
نشود و چون در لقطاع نشود و غسل لازم شود این دو را یکی دانست
است موجب غسل چنانچه شده و اگر دو میباشند بیخ میباشند موجب
در بیمه و آن در مسقط نماز که منی ناید نه غسل است از حیوان
بلکه اگر کسی شود با قید یا چهار بیان یا با مرده و جمیع شش و تان
ظاهر نشود و غسل لازم نمیشود و در بیان فرائض غسل فرض شود
بپوشد و در غیر آنکه در آن و در پنهان و در بعضی فرض است
است اول آب و در دو بیان کردن و در آب در پنهان کردن و غسل
الطهارت تمام است که درین با تو گفته اند پس ظاهر است و بیرون
تمام اعضاء شستن چنانکه یک یک شستن با تو گفته اند
راه پاکان در بیان فرائض شستم فرض با شستن در تیمم ظاهر
نیست است خاک پاک است از غیر این فرائض تیمم جایز نیست
یک نیست است نیست کند که تیمم میکنند تا به وضو یا چنانچه
از خود دور کردند تا نماند بر منی معانی و در اگر دور کرد
خاک پاک است یا چیزیکه از جنسی مین باشد و جنسی از جنسی است
که کاشته نشود و چون منی در رو آید و بپوشد اینها که گفته
میشوند و دیگر جنسی منی آن است که خاک پسته نشود و این گفته

نیز حیض است اقل طهر را تا پانزده دان و یک عدد از
اکثر آن یعنی اقل طهر پانزده است از پانزده کمتر نیست
یعنی زنی از حیض یا یکی شد هنوز پانزده شبانه روز
ننگد منته بود که باز خون آمد آن خون حیض نیست
بلکه استیضه است زیرا که در شریح یا یک یک میان دو
حیض است کمتر از پانزده اعتدال را ندارد و اکثری که
را صد نیست یعنی اگر از حیض یا یکی شد فاضول نیست
حیض نیست و آن معلوم نیست که خون اید حیضانی
دارد که چند باشد بید بس و قیاس معلوم نباشد
چگونه از پانزده روز حد تعیین کنند نه ایام نقایس از جمل
جمل قرون است اقل به حد بود که کمتر از پانزده است و بیش از
پانزده است اکثر مدت حیض از ده زیاده نیست اکثر مدت
نفا سوسه نیست اقل مدت نفا سه احد نیست یعنی
نکته خون بینه و شایده که هیچ خون نه بینه گاه است
که نرسد فرزند میارود هیچ خون نه میارود از و پس
چگونه از پانزده روز حد تعیین کنند و درین فوافی کرده
اند که اگر زنی خون نه بید بر و غلظت است یا نه است
که بر و غلظت است و چون اقل نفا سه احد نیست هر
وقت که یکی شود میباید که غلظت کند و نماز کند و روزی

دارد و نه است که جمل روز کند و درین روز کار
از نماز و جماعت روز نمیکند زنی و روزی بینه دارند
و این از غایت جماعت است که از خون از ده جمل خون است
در اوقات نماز آن خون بید تو باید احتیاط
خون از آن خون نماز و روزی باشد بر زن الکوی یعنی اگر
از ده زیاده در حیض و از جمل زیاده در نفا سه
خون آید و نه است چند گاه میباید که آن خون را بید
خون از پانزده که مقرر شد که حیض زیاده بده نیست و
زیاده نه جمل بس معلوم شد که آن زیاده استیضه است
یعنی کورت نماز کند از روزی بود و روزی در شریح لیکن
خون از ده و جمل کند و غلظت کند و دیگر در هر وقت
نماز و وضو پاکیزد و شوهر نیز میباید که با و نیز پاکیزد
چون پاکیزد و ایام دیگر نکند و حال بیماریش بید اگر باشد
تختین غلظت شمر نیست ده اکنون عادتش را بید
بر و روزی پاکیزد و خون نه است ملاحظه یا یک روز
اگر عادت نیست که هرگز خون نه بیده است و اول اگر نیست
دیدن و از پانزده عادت را است کرده و روز را از حیض
و باغی استیضه و حکم پاکیزد و اگر نیست این نخستین
اول بیتین بس قیاس عادت او و اگر عادتش نیست که

ازین خون دیده است و نخستین علت وی نیست بهر شی
قباس میگردد و نظر میباید کرد که پیش ازین عادت چندان
بوده همانرا حیض داشت و باقی را سخی صله اگر دارد بیا
ایام خود را از طهر دیگر از حیض الا و اینکه گفته شد
به پیش قباس میباید کرد و وقت است که بیاد دارد حیض
یا طهر خود را و الا که اگر حیض و طهر را یاد ندارد و بدقت
غایب میباید کرد و ضابطه در مقدمه صله گفته است که
هر زنی که کم شود ایام غشی باید بهر غایب تمام و در فور
الهیات این بحث را چند قسم یا خفته است هم که را باید که
شهری تمام باشد باید رجوع بان کتاب کند که در تحقیق
غشی بخند و ناظم در ابتدا این قسم اینتر دین حکم داخل میگردد
بود که گفته که از زوجه از ده جنین خون بیاید و در اوقات
غایب او بیاید حیض کرد و از نفاس بیاید و ظاهر
بقباس باز گذاشته باشد و الا در فوق ما نیز ذکر کرده
است که اگر در نفاس بیاید از جمیع شود و ایام خود را کم کند
چنانکه در حیض اکثر حیض و عادت یا خفته بود و باقی را
سخی صله در نفاس نیز اکثر که جمیع است از نفاس باید که
و باقی را سخی صله در بیان فرایض غایب فرستد غایب از آن
مهره از و بیرون و بعضی درون مهره غایب از آن

است

هر که اگر آب را داخل داریم شکر زده میشود و ظاهر ناظم ذکر
نکرده بنابر ذکر آنها و الا آب پاک نیز شکر است یا شکر آن یا نه
در احوال یکدو و با ضلوف در هر حال و ازین یا نه زده در
ضلوف است خواهد آمد در آفرایض نماز آنچه پیر و نه بود
و آن چهار داصل بود از آن اگر کمال آنچه پیر و نه غایب است
شهر ایضا غایب است و چهار زین یا نه زده که داخل نماز است اگر
است چنانکه ذکر کرده شود است و اندوه داشته که شهر
چیز را که چیز را گویند که آن چیز بان یا نه است و در آن
در آن چیز نیست و در کون است که آن چیز بان یا نه است
و داخل است در آن چیز شهر طهارت را شمر توانی یا نه که جسم
و بیاد و چهار یک از آن شهر طهارت را یکی بدین است از
حدت و ضابطه حدت یعنی بدین و ضابطه و ضابطه یعنی
ازین است حقیقه و دیگر یا که جامه ازین است است و اگر
جامه اش ازین است غلبه غشی بود زاده از درم شهر
درست نیست و درم درین است حق دارم که درین است
است و درین حق دارم غشی بود و بول مقدار آنکه درین است
پیر آب یا نه و هموار یا نه آنچه باقی ماند در کف
مقدار از کف درم است و دیگر یکی جای نماز نیز شهر
شهر است بقدر آنست جابر صفت آنکه ام پاک است و ضابطه

است

و دو وقت و روزان و اگر میسر شود البتّه جای پایم و سجده
را یکی دارم نیست و وقت قبله است در یکی دیگر از شرایط
نیت است و اگر مقصد سه است چهار چیز میباشد یکی آنکه تعیین
نماز کند که چه نماز میکند اردو دیگر خالصه و دیگر اقتدا
با امام در نیت قبله خلاف کرده اند که شرط نیت یا نیت
گفته اند بجز نیت که نیت کند تا با اتفاق دست باشد و این
را نیز این نیتها باید الا اقتدا و تنها که از مثل امام است
و نیت قبله که میکنند میباید که نیت زمین کند که خانه بر
و درست که اگر نیت دیوار یا کند درست نیست و یکی دیگر
از شرایط وقت است وقت نماز بعد از از صبح صحیح
است تا بر آمدن آفتاب و هیچ دوست کاذب است و ضعیف
کاذب آنست که اول پیدا میشود و در از چون دم که
و باز غایب میشود و بعد از آن تا یک پیدا میشود باز
پیدا میشود و پیدا میشود پس آن صادق است و در صبح
صادق خلاف کرده اند بعضی گفته اند که اول روشنایی
که سر از صبح شد و بعضی گفته اند که تا دامن نماند از صبح
چهار نیت است آنکه کسی خواهد سحر خود را احتیاط کند
و بخورد چون اول روشنایی پیدا شود و اگر نماز خفیه خود را
کند از وقت نیت کند و کسی که نماز کند یا دعا

کذا

کذا در نماز دامن نماند از نماز باید اندک از دعا با اتفاق
درست باشد و وقت نماز پیشین کشیدن آفتاب است تا
پایه هر چیز و بر این که چیزی شود و بر این که اصلیکه نیم
روز میباشد و این قول صاحبین است و یکی قول امام جو
هر امر شود و از این که اصل وقت بیرون رفت و در آن
مدت نماز دیگر دو قول است یکی قول در آمده و یکی قول امام جو
شود و در نیت نماز دیگر و بقول وقت عمل پیدا میشود و
نماز پیشین و نماز دیگر و بقول امام اعظم بخورد و بر این شود
و از این که اصل نماز دیگر در آید و نماز دیگر باقی است تا غایت
نشستن چون آفتاب نشین نماز تمام در آمده و نماز
تمام باقی است تا شفق غایب شود و در شفق دو قول است
بقول صاحبین سه چیز است و از امام نیز قول است امام جو
امام اعظم سفید است بعد از سرخی ظاهر میشود و وقت
بقول صاحبین داده اند بنا بر کاهلی و پسینی مردم و
کردن تا سبک شب است و تا نیم شب جابج و بعد از نیم
شب کرده است بنا بر آنکه جماعت کم میشود و او نماز خفیه
تا صبح صادق است و دیگر از فرایق نماز قبله است و بعضی
قول بسیار است آنچه این تر است آنست که درین دیار
قبله میان خورشید و ستارگان و بنا بر آنست که در این

صالحه است

نیت

و نیز در صحاح و معجمین فرض نیست و نیز روایت از باقی فاسلام
از غایت سیر و آنکه واجب است بجز بقدر جمله ارکان
نیز و یعقوب فرض نیست و آن یعنی از دو فرض مختلف یکی
تقدیر ارکان است که بجز به نام ابو یوسف و امام شافعی
و محمد بن یحیی و نیز امام اعظم و امام محمد بن یحیی و امام
سپید و مفسر تقدیر ارکان در رکوع و سجود آرام گرفتن است
و در قومه و جمله نیز قومه بعد از رکوع است و نه نشستن
میان دو سجده نشستن است در میان واجب نماز
که توفیق بود در حق اسباب با نیاز بهفت و ده واجب
پس در این باب که در نماز فائده با سوره و تقدیم و تأخیر
نیز سوره در آن جهت تعیین قرات در دو رکعت اول و دوم
یعنی یکی از وجبات نماز فائده خواندن است و دوم سجده
سوره یا فائده یا مقدار سوره که افاضل سه آیت است
و در بعضی نقل است یا یک آیت و در از سیوم فائده را بر
سوره مقدم خواندن چهارم تعیین قرات در دو رکعت
اول یعنی قرات که فرض است در نماز دو رکعت اول
رکعت یا سه رکعت یا علی تعیین آن قرات در دو رکعت اول
خواندن و تعیین کردن واجب است نه چنانکه عوام میگویند
که در هر دو رکعت آن بین دو رکعت که هر دو در تعیین بسیار است

کدام سوره خواهد خواند و این فاسط است و باید دانست که
قرات در نماز باید دو رکعت و دو رکعت فرض است و در نماز
شام و شب و وقت دیگر دو رکعت و علی تعیین و در دو رکعت
اول واجب است و در دو رکعت و سه رکعت و چهار رکعت
اصل قرات فرض است و فائده سوره خواندن واجب فائده
در دو رکعت اول که مکرر را غیر یعنی یکبار از واجب است که قات
در دو رکعت اول مکرر خواند و در دو رکعت اول از هر آنکه قرات کرد
اگر در دو رکعت مکرر خواند ترک واجب در قرات است که فائده را دو بار
بیاورد خواند که اگر فائده خواند و ضم سوره کرد یا فائده
خواند ترک واجب نیست و حکم سوره دراز دارد و در دو رکعت
اول که ضم سوره شد بعد از فائده یا ضم واجب است چنانچه
سوره یا ضم شد نسبت به آنکه از فرض بود پس در آن
میدان که توفیق این روایت است در مینه بقول امامان
از سوره و فائده یا ضم یا نسبت به آن و دیگر از وجبات
انفاق است از فرض بود یا ضم یا فائده یا انفاق از فرض بود
است اگر انفاق نکند یا از ارکان و بعد از یکبار و این روایت
نقل از فرض بود در مینه است تعیین یکبار یا ضم یا نسبت به آن
یعنی بستم از واجب یا فائده یا ضم یا نسبت به آن

بنده به مانده است به اصل و شش زاید اصل تکبیر اول و دو
 تکبیر در رکوع و اصل از برابر آن میگویند که در سه نماز
 چهار است و شش زاید در سه نماز پنج و صورت گذاردن
 نماز عید است که عید او را عید فطرت کند و عید دوم
 را عید اضحی است که عید او را عید اول گویند و است بندت و
 اللهم جو انه و به تکبیر گویند و دست نه بندت و چون تکبیر
 تمام شود دست بندت امام قرائت خواند و چون بر رکوع
 رو کند تکبیر گویند زیرا که تکبیر رکوع واجب است و در باقی
 نمازها نیست است و در رکعت دوم اول قرائت خواند و
 تکبیر گویند حکمت چیست که در رکعت اول تکبیر مقدم
 شده باشد و در رکعت دوم عقب آورده است که حکمت آنست که
 در رکعت اول تکبیرات مناسبت داشتن به تکبیر اول در
 آنکه تکبیر اول و تکبیر ششم زاید در قیام محض گفته میشوند و دیگر
 آنکه در رکعت بر او روزه نه است و است شده پس مقدم
 داشته شده اند و در رکعت دوم تکبیر اول بنویسند است
 تکبیر رکوع داشته از جهت واجب بودن بر دو سو
 مؤخر داشته شده اند و دیگر از جهت واجب نماز ترتیب نگاه
 داشتن است و در ترتیب عید قول است به روایت فقه
 که آنکه میان دو سجده و یا بین نماز و است

صورت عید

فرض است و به روایت شری که میان دو سجده ترتیب نگاه
 واجب و در باقی قرائت فرض است و به روایت شری که
 ترتیب میان دو سجده و یا بین نماز واجب است پس
 نعم و در ظاهر و عید است خواندن به یکی آن و دیگر از جهت
 نماز در نماز پیشین و نماز دیگر است خواندن نماز است به امام
 شد و به واجب بر آن شخص است باشد او امام چهارم در سجده
 و عید و در شش و چهارم و ششم در هر رکعت و سه و در هر رکوع
 است چنان این روایت در کسی است متفق کرده بیکار
 واجب نماز بلند خواندن است امام را در سجده نماز که
 میشود و یک بلند خواندن است در نماز محو و دو عید و خفتن
 و عید او و ششم و در هر رکعت نماز و شش و چهارم نیز این
 روایت را در کسی است متفق آورده که در این نماز بلند
 میباشد خواندن و در نماز یک بلند خواندن یک بلند خواندن و امام
 قرائت است باید خواند و بقول امام ابو یوسف و امام
 محمد بلند و معلوم شد که بلند خواندن واجب است یا مستحب
 پس قنوة و تر باشد قنوة اول در سجده خواندن
 لفظ سوام است بر سر بس و از جهت نماز و است
 خواندن است در نماز و قنوة و یک قنوة اول است و دیگر
 خواندن در هر دو سجده و از نماز بلند خواندن

شهر طاه و اسطغان مهر وقت در آن یک از شش شهر طاه
سلطان است یا قایم مقام سلطان و آن امر است یا
و دیگر مهر است یعنی شهر میناید و در مهر اختلافی بسیار
و از آن قولها عملی بد و قول است بغير و یا فی باشد که حکما
و حدای شرعی را از آن قول دیگر آنکه در مسجد نیز رکعتی است
که نماز میکند از آن کجای ایشان بنویسد مردم را و این اهل حق است
و دیگر شهر طاه وقت است وقت نماز جمعه وقت پیشین است
از آن عام خطبه و دیگر جماعت که شهر از آن و دیگر شهر
از آن عام است و از آن عام است هیچ کس را از نماز
الربا و غیره منع نمیکند که اگر هکذا در شهر را یا رکعت
یا در مسجد را بنویسد و با حضور صدان خود نماز کند از آن
نباشد چون آن عام فوت شد و دیگر شهر طاه خطبه است
و مکتب از خطبه شهر و امام اعظم آن مقدم است که ذکر
کند و بعد از آن است که قورق را بگوید از ذکر اید
و دیگر امیر المؤمنین عثمان رفیع الله تعالی در وقت
شهر وقت خود بر سر منبر برآمد و گفت الحمد لله و خطبه
بیان نمود و دیگر هیچ یادش نیاید فرمود آمدند و بپای
نماز که در وقت و هیچ کس را از نماز کردن منع نکرد طویل شهر طاه
نباشد و صاحب حدیث که رکعت طویل را شریف کرده اند و اقل

و در بعضی

آن مقدار نشسته است و دیگر شهر طاه و دیگر شهر طاه
و از آن امام پس کس شهر طاه و بقول صاحب حدیث و کس
و بقول امام شافعی هر کس نماز کند از آن شهر طاه
یک رکعت نیز جمع کرده اند و آن بیت اینست چشم و یا
در سه مرد و آنرا دو موقع مهر سلطان و جماعت وقت خطبه
از آن عام در میان مفسدات نماز کنیم من کفی مفسدات نماز
و از آن مکن احدی از یکی شستن کفین از مفسدات یک از
مفسدات نماز شستن کفین است که از جنس سمنی و زمین باشد
نماز که باشد فتنه است بگویم در رکعتی و حق صلوة و دیگر آنکه
هر که رکعتی در وقت زود و در وقت بکشد و دیگر آنکه
مفسدات نماز زود و در وقت باشد نماز که از آن و یا شستن
رسیده باشد و بعد از آنکه در بینها با و از و اگر کسی بکشد
چشم زود یا که نیست تخم بپاشد را بر او نهاده و دیگر آنکه
نماز تخم بپاشد که اگر تخم بپاشد جلقه اگر فتنه باشد تخم
کند یا که نیست عذر است عملی که کثیر است و خود را در وقت
از مفسدات نماز عملی که نیست یعنی عملی که بجا شود در نماز و اگر
عملی که چند قول است که آن است بپوشیدن نماز که یا بیک است
یا که کند در بیرون نماز بدو است میسکنند و قول دیگر
آنست که در نماز عملی کند که اگر کسی از او بدیدد حقیر کند

و در نماز نیست که اگر در نماز بود چنین نیکو و اگر
پسندید و از شک خود کفر نیست و قول دیگر آنست که نماز کند
زنده و کفر بشمارد و دیگر از مفسد نماز خود را بگوید
بگو تا و چون که مفسد نماز دیگر از مفسد نماز او
است و اگر کسی از جهت یا در وقت بدست است و در سجده
و اگر از روی عمد بگوید و دیگر از مفسد نماز او بگوید
است بگوید بگوید چنین و چنین مگر که اگر بایست که باشد
مفسد نیست جواب از آن طریقی بود که دیگر از مفسد نماز
جواب عطف است مگر آنکه گوید بگوید مفسد نماز شده است
سلام و جواب بدان اینست که بگوید و دیگر از مفسد
نماز خفته است که خود نشاند که اگر دیگر مفسد نماز او
نشود و چنانکه در نماز او مفسد نشاند و دیگر از مفسد نماز
سلام است و جواب سلام بدانکه اگر در نماز کسی سلام کند و
خواند بگوید بگوید بگوید و قیاسه خواند و نماز کند
زنده سلام کند بر غیر خود و بگوید گفت سلام یا و شایسته
و خاموش شد نماز ناسد شد و اگر سلام کرد و در نماز غیر بگوید
بر نماز که بگوید بگوید بگوید و اگر بگوید بگوید بگوید
در نماز خوان آورده است امام و قیاسه بگوید سلام بگوید
از آن جهت که اگر بگوید از آن جهت نیست اعتدال

از بر آنکه گفتن الله السلام علیکم تمام است نمی بیند که نماز کند
از نه و قیاسه خواند سلام کند بر غیر خود و بگوید سلام یا
آنکه در نماز است خاموش شد پس و بگوید آینه از نماز
بسی معلوم شد از این روایت سلام بر غیر مطلقا مفسد است
طلب کرد و از آن روایت که در آنجا نباشد از آن جهت
و دیگر از مفسد نماز از حق بیانه و آن چیز طلب کند که
ان چیز را از خلق طلب توان کرد مثلاً الله ملک اللهم
و چنین بگوید خدا یا ما اهلک بخش یا خدا یا ما از آن جهت که
این چیز را از خلق طلب کرد و است بود فتح کردن بود سلام
و دیگر از مفسد نماز فتح کردن بود و بگوید سلام خود و بگوید
احام کسی دیگر قرآن خواند نماز کند از نه و در بارز گوید نماز
ناسد میشود و اگر امام خود را باز گوید نماز ناسد میشود
هر چند که امام با جزیه الصلوة خوانده است و هر چند که
بایت دیگر نقل کرده است صحیح از نیست و این روایت در
و در شرح کند و جمیع و تعدیل است و است از مصحف از آن
ار امام و دیگر از مفسد نماز خواند از آن جهت است نماز امام
انظم از بر آنکه اگر مصحف طبرستان و خواند نماز خود را
و اگر مصحف بر نماز و حکم آن داد که از غیر قرآن یا و نمیکند
و از غیر قرآن یا در رفتن و خواند نماز را ناسد میکردند

خطای قرائت ذکر انجامی که تغییر معنی و بارش بدست و دیگر
خطای قرائت که تغییر معنی شود و اگر تغییر معنی نشود و بارش بدست
سابق در جهت ذکر مختلف عیان اما مانده اهل سلف و
نازک زحمات است پیش بگوشی و مشغول فی از دین خودی
سابق و مفسد از این بیشتر است و خطای علی ایجاب و
مفسد است

مقدمه

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق
ضرورت و تواتر عیار رسیده است و از ارپاسانی نیز کن
ایمان است کفایت آنکه اجمال سقوط دارد و عدل
این تصدیق تبری است از کفر و پندار از کافران
در کافری است از خصائص نوزم آن همچون بستن
زنا و مثل آن اگر عیاد باقیه سبحانه با دعوی ایمان
این تصدیق تبری است از کفر و تکفیر مصدقین
نیست که بدایع ارتداد متهم است و فی تحقیق حکم
او حکم منافق است لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و زمانی آن
تبری قلبی است و علاء آن تبری قلبی قابل تبری
عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علاء آن
دشمنی خواه بقلب بود و اگر خونی از قرار ایشان
درشته باشد خواه بقلب قلب هر دو در وقت عدم
آن خوف سرعیه با ارباب زنی جاهد الکفار و المتافقین
و غلبه علیهم مؤید این معنی است چه محبت خدای
غیر محبت رسول و علیه و علی که اصلوة و سلام بر
دشمن دشمنان بخیر صورت نه بند و شعر قوله تبری
نیست ممکن اینجاها و قاتل من مکتوبات نام ربان

ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق
ضرورت و تواتر عیار رسیده است و از ارپاسانی نیز کن
ایمان است کفایت آنکه اجمال سقوط دارد و عدل
این تصدیق تبری است از کفر و پندار از کافران
در کافری است از خصائص نوزم آن همچون بستن
زنا و مثل آن اگر عیاد باقیه سبحانه با دعوی ایمان
این تصدیق تبری است از کفر و تکفیر مصدقین
نیست که بدایع ارتداد متهم است و فی تحقیق حکم
او حکم منافق است لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود و زمانی آن
تبری قلبی است و علاء آن تبری قلبی قابل تبری
عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علاء آن
دشمنی خواه بقلب بود و اگر خونی از قرار ایشان
درشته باشد خواه بقلب قلب هر دو در وقت عدم
آن خوف سرعیه با ارباب زنی جاهد الکفار و المتافقین
و غلبه علیهم مؤید این معنی است چه محبت خدای
غیر محبت رسول و علیه و علی که اصلوة و سلام بر
دشمن دشمنان بخیر صورت نه بند و شعر قوله تبری
نیست ممکن اینجاها و قاتل من مکتوبات نام ربان

بعد قید کرده شد زیرا که اگر سهواً واقع شود یکی از اینها
روزه باطل می شود و غسل با تقبیل باشد شرط آنرا آنست که
یا بعد از آن روز را یا با حقنه کند و یا مسکنه یعنی از بند ز خود
بخشود و بیدار زنده بماند و یا تقبیل کند یعنی بوسه دهی
و درین هر دو فرود آمدن من شرط است البته از روزه شکسته
و یا بعد از آن که یا با حقنه کند یا که او را کوشی بنه زین را زبده
قبول رود یا اندرون بس کردن او این اگر کوشی و
از بهر دو کوشی زین را قبول اندرون رود و روزه شکسته
نیست بعد از هر رفت از هر چه باشد در روز پنجشنبه
درین چند روز روزه هر قدر که بخواهد کوشی
و بنه باشد چه در آن روز و در نیز روزه بشکند
و بنه بشکند از آنجا که کوشی و خوردن و آشامیدن تا اینجا
چند شکسته روزه است و در میان کفایت روزه هر
خوردن و خوردن هر است از آنجا که اکثرت است از آن
بنه یعنی آنکه چنان کند که در هر صورت در تمام کفایت
نمیست و در روزه قیام کفایت نیست هر چه خورد
بنه شود و بیدار شود و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار
یکی از هر دو باشد پس از آن روز رمضان که شو بخت
مسکنه باشد و یا با حقنه کند یعنی تقبیل کند و بوسه
دهد

مصلح

مصلح واجب است کفایت آن با قضا یا که جماع کند در
پنجشنبه یا در پس از اینها که مذکور شد در روز رمضان
واقع شود و کفایت می نماید و او قضا آن روز و در
داشت پس بدین کفایت از پس خود یک بیت بنده از او کرد
بیشکست که بنده دوازده روز و در رمضان شکسته
از پس یک روز که بنده از قدرت بد آن نصف می کند
طعامی ده روان یعنی آن کسی که بعد از خود یک روز و در
یا شامید یا جماع کرد و می نماید که آن روز را قضا کند و کفایت
به روز از آنکه کار یک روز را می نماید که روزی از
یک جزیره تیب و آن بهر قدرت اگر است طاعت و روزه بنده
بنده چه مؤمن باشد چه کافر چه بنده چه آزاد چه
چه بزرگ اما کور و شل و دودست و کپا بنده و اعمی شود
اعور یعنی جسم و یک دست و یک پا بنده و از خوار و بیغ
جب و راست روا باشد و اگر هر دو از یک طرف بنده
شده باشد روا باشد و دو روز کفایت دو ماه بنده
که ماه رمضان و او عید و روز شریف باشد
روزه دوازده اگر است طاعت و قدرت بهر از او کردن
باشد و متعطل می نماید که اگر یک روز از رمضان
سه عید باشد و شکر بخورد آنکه عید در میان خود

